

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه
۱۷ فبروری ۲۰۲۲



یونس نگاه

انکار هزاره

(خطری که جدی گرفته نشده است)



"حفیظ منصور" در هفت پست، دیدگاه سیاسی اشخاص زیر را معرفی کرده است. او در واقع دیدگاه خود را در آن نوشته‌ها، در مورد سیاست این اشخاص بیان داشته است.

- (۱) برهان‌الدین ربانی و حامد کرزی
- (۲) محمد قسیم فهیم و عبدالله عبدالله
- (۳) اشرف غنی و یونس قانونی
- (۴) رسول سیاف و رشید دوستم
- (۵) گلبدین حکمت‌یار و لطیف پدram

۶) احمدشاه مسعود

۷) حفیظ منصور

آقای منصور مدیر مسؤول هفته نامه مجاهد، ارگان نشراتی جمعیت اسلامی بود. او از نویسندگان مشهور آن حزب است، چند کتاب نوشته و از زمان جهاد تا کنون در نشرات آن حزب قلم زده است. ازین رو می‌توان او را از شخصیت‌های تشکل "جمعیت اسلامی" دانست و ذهنیت او را که در آنهاد شکل گرفته است، از جهاتی چکیده ذهنیت حاکم بر جمعیت شمرد. جزئیاتی که آقای "منصور" درمورد این اشخاص و تفاوت دیدگاهشان مطرح کرده است، موضوع بحث من نیست. این‌جا می‌بینیم که از چشم یک کادر جمعیتی، سیاست افغانستان چگونه است، بازیگران اصلی آن‌کی‌ها می‌باشند و چرا نام هیچ سیاستمدار هزاره در لیست او نیست.

آقای منصور معرفی دیدگاه‌ها را از برهان‌الدین ربانی شروع و با احمدشاه مسعود پایان داده است. دیدگاه خودش را ضمیمه می‌پنداریم، چون می‌دانید که او خودش بازیگر محوری سیاست نبوده است. در هر پست دیدگاه سیاسی دو تن را معرفی کرده ولی دیدگاه مسعود را در پست جداگانه نوشته است. گلبدین حکمت‌یار و لطیف پدram را کنار هم گذاشته است. قسیم فهیم و عبدالله، اشرف غنی و قانونی، سیاف و دوستم را جوهره کرده است.

برای من این چیدن مهم‌تر از جملاتی بود که ایشان در معرفی دیدگاه سیاسی خودش بیان کرده است. برای یک جمعیتی مثل منصور سیاست از برهان‌الدین شروع می‌شود و با مسعود پایان می‌یابد. مسعود برای او بی‌همتا است و با هیچ کسی جوهره نمی‌شود. ربانی رهبر است و رقیبانی چون گلبدین و کرزی دارد.

در لیست منصور اهریمن سیاسی هم شامل است. در سطح ملی او گلبدین را و در سطح محلی و درون قومی پدram را اهریمن معرفی کرده است. برای درک این‌که چرا می‌گوییم آن دو در لیست او نقش اهریمنان را دارند، پست‌های آقای منصور را در صفحه فیسبوک‌اش بخوانید.

لیست یک ویژگی مهم دیگر هم دارد: انکار هزاره.

از زمان حاکمیت برهان‌الدین ربانی تا حکومت اشرف غنی که دوران حضور آقای منصور در سیاست است و ایشان در لیست‌شان بازیگران سیاسی آن دوران را معرفی کرده است، هزاره‌ها بیشترین و بحث‌برانگیزترین حضور سیاسی خود را تجربه کردند و در چند سال حکومت جمعیت در کابل، چگونگی برخورد با سیاستمداران و جامعه هزاره از مهم‌ترین مسایل آن گروه بود. اما درین لیست هیچ هزاره خوب و بدی دیده نمی‌شود. شاید آقای منصور قصداً لیستش را بدون هزاره تهیه نکرده باشد و این ترکیب چکیده ناخودآگاهش باشد. می‌خواهم این ناخودآگاه را نقد کنم.

حداقل بعد از عبدالرحمان خان، انکار هزاره بخشی از سیاست رسمی بیشتر دولت‌های افغانستان بوده است. این انکار در روان جمعی وطنداران غیرهزاره ته نشین شده و به خصوص آنانی که دست‌شان به ارگ رسیده است از سنت دولت‌های گذشته و سیاست رسمی حاکم متأثر بوده‌اند. درگیری حزب وحدت و دولت ربانی بدون شک در این فرهنگ انکار، ریشه داشت.

چرا هزاره‌ها انکار می‌شوند و این انکار چه پیامدی دارد؟

هزاره‌ها در زمانی که افغانستان معاصر شکل می‌گرفت، یعنی آن‌وقتی که مکتب خواندن، دانشگاه رفتن، تجارت، رسانه، حضور در اداره و بازار مهم شده بود، قوم مغضوب بود. به دانشگاه‌ها راه نداشتند، در ادارات دیده نمی‌شدند، در شهرها جز در کارهای شاقه جای دیگر به چشم نمی‌آمدند. از نظر جغرافیائی نیز کته اصلی نفوس هزاره‌ها در مسیر

شاهراه‌های جدید و بازارهای کلان قرار نداشت. خود هزاره‌ها به دلیل سرکوبی که تجربه کرده بودند انزوا اختیار نموده بودند. تقسیمات اداری نیز با انکار هزاره شکل گرفته بود، طوری که این قوم تنها یک ولایت داشت.

وقتی دولت مرکزی و اداره‌ای که با خشت‌های عبدالرحمان آباد شده بود، فرو ریخت و جنگ‌ها آغاز شد، بند از دست‌وپای هزاره‌ها دور گردید. آنان از انزوا بیرون شدند. به تدریج در حاشیه‌های سیاست، اقتصاد و تعلیم کم‌کم دیده شدند. حضور آنان در دوران جهاد و جنگ‌های داخلی برای بازی‌گران سیاست، به‌شمول جمعیت اسلامی غافل‌گیرکننده بود. آن حضور خلاف چیزی بود که روایت‌های رسمی می‌گفت و در ذهن سیاست‌مداران حک شده بود.

گلبدین اگر درکی را که امروز از هزاره‌ها دارد، در اوج قدرتش می‌داشت شاید در آن مصاحبه مشهورش در پیشاور به خبرنگاران نمی‌گفت که **هزاره‌ها اقلیت کوچکی در کوه‌پایه‌های مناطق مرکزی و در حدود شش هزار خانواده می‌باشند که بعد از تشکیل حکومت اسلامی به خواسته‌های آنان نیز رسیدگی خواهیم کرد.** جمعیت اسلامی نیز اگر می‌دانست که هزاره انکار شدنی نیست، احتمالاً در دسرهای کابل را برای خود نمی‌خرید. اما ذهنیتی که طی چند نسل شکل بگیرد، به یکبارگی سسته نمی‌شود. حتی ذهن گروهی از روشنفکران نامتعصب و بسیار روشن غیرهزاره نیز هنوز از سایه تبلیغات رسمی مبتنی بر انکار هزاره بیرون نشده است، و آنان نیز با گذشت زمان غافلگیر می‌شوند.

در دوران کرسی و غنی نیز دولت، نیروهای سیاسی و بخش‌هایی از مردم عادی افغانستان از وجود هزاره شوکه شده بودند. باورش‌ان نمی‌شد که هزاره با آن کمیت و کیفیت بتوانند در افغانستانی که با انکار آنان شکل گرفته، حضور یابند. گاهی دیدن هزاره‌ها برای برخی‌ها ترسناک می‌شد و تصور می‌کردند توطئه‌ای در کار است. تصور می‌شد هزاره‌ها را کدام پروژه تحریک کرده است تا مثلاً در دانشگاه، در رسانه و در اداره با کتله‌های چشمگیر حضور یابند. درحالی که چنین نبود. هزاره‌ها از گذشته‌های دور درین سرزمین بوده‌اند و سکوت و غیبت‌شان نتیجه استبداد بوده است، و هرگاه قاعده نسبتاً منصفانه حاکم شود مثل سایر هم‌وطنان‌شان در سیاست، کوچه، مکتب، بازار و دفتر دیده می‌شوند. ما باید از سایه تاریخ خونبار و استبدادی گذشته کم‌کم خود را بیرون بکشیم و با اعتراف به وجود همدیگر زمینه عادی‌سازی فضای سیاست و زندگی را فراهم سازیم تا واقعاً از تعامل و هم‌زیستی ما ملتی شکل بگیرد که شایسته نام، نظام و زندگی مشترک باشد.

انکار هر بخش جامعه آفت‌زاست. این‌جا خطر احتمالی انکار هزاره برای آینده افغانستان و دلایل آن را ذکر می‌کنم:

۱) انکار هزاره در آغاز کم‌هزینه به‌نظر می‌رسد چون قدم گذاشتن بر پل‌پای حاکمان گذشته است و بخشی از رسم نظام در افغانستان می‌باشد. در عین حال ظاهراً از انجائی که هیچ شاهراه، بندر، منطقه ستراتیژیک و آبادی در اختیار این جمعیت نیست که بتوانند با استفاده از آن اداره و دولت انکارکننده را مشکل مواجه سازند، انکارشان چندان پرهزینه به‌نظر نمی‌رسد. اما این ظاهر فریبنده، باعث غفلت می‌شود.

۲) موقعیت جغرافیائی یک‌دست هزاره‌ها برای آنان فضای مانور و انسجام می‌دهد. هیچ پایگاه سیاسی، اقتصادی و منطقه مهم افغانستان از دسترس مردم هزاره دور نیست. زیرا اینان در مرکز کشور طوری افتاده‌اند که اگر ابزار اقتصادی و نظامی خلق مشکل را در اختیار داشته باشند، بیش از هر گروه جمعیتی دیگر به شمال، جنوب و غرب کشور دسترسی آسان و نیرومند خواهند داشت.

۳) هزاره‌ها به دلیل تهدید دیرینه‌ای که گفته می‌شود از قرن‌ها قبل شروع شده، در دوران صفوی و بعد از آن ادامه یافته و اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست (از عبدالرحمان نادرشاه) به اوج رسیده بود، صاحب هویت و انسجام قومی نیرومند گردیده است. هزاره‌ها باوجودی که از نظر جغرافیائی در فاصله چندصد کیلومتری از ارزگان تا اندراب پراکنده‌اند، اما زبان مشترک دارند و حتی تفاوت لهجه‌شان بسیار کم است. سایر ملت‌های مقیم کوهستانات از یک دره

تا دره دیگر زبان، دین و فرهنگشان فرق می‌کند. حتی تفاوت لهجه‌ای که بین پشتون‌های قندهار و خوست دیده می‌شود، بین جاغوری و یکاولنگ نیست. پوشش، رسم و رواج، افسانه‌ها، موسیقی و ادبیات فولکورشان چنان مشترک و یکدست است که تو گویی ساکنان یک شهر یا یک ولایت اند. این امر برای هزاره‌ها ظرفیت بالا برای وحدت و انسجام خلق کرده است.

۴) بینادگرایی از هزاره‌ها قربانی گرفته است و اقشار بنیادگرا در دوران جهاد مدتی سرنوشت این مردم را در دست گرفته بودند، اما به فرهنگ و بنیادهای اجتماعی‌شان زیاد آسیب نرسانده است. بنیادهای فرهنگی و روابط اجتماعی هزاره‌ها در چنددهه اخیر بیشتر به سمت دمکراتیزه شدن حرکت کرده است تا سنت‌گرایی و محافظه‌کاری. این امر بر کاهش محرومیت‌ها اثرگذار بوده و نیروی بشری این قوم را نیرومندتر ساخته است. گفته می‌شود امروز نرخ سواد میان هزاره‌ها به تناسب هموطنان پشتون و ازبیک و تاجیک‌شان بالاتر است. به یمن این تحول مثبت، تشنج قشری و ایدئولوژیک میان هزاره‌ها بسیار کمتر گردیده و ارزش‌های شهری در دورافتاده‌ترین مناطق هزاره همچون ارزش معیار پذیرفته شده است. این پیشرفت، توانایی بسیج و حرکت جمعی را در دراز مدت میان هزاره‌ها افزایش می‌دهد.

۵) در چهل سال گذشته زنجیر محرومیت تحمیلی و جغرافیایی تاحدودی به صورت طبیعی و از طریق کوچ، مسافرت و شهرنشینی از دست و پای مردم هزاره گسسته است. اما مهاجران، مسافران و شهرنشینان هزاره به دلیل آن که هنوز تهدید و انکار را پایان یافته نمی‌بینند و تاریخ معاصرشان درس‌های فراوان از نیاز همبستگی برای‌شان داده است، در هر گوشه دنیا اگر باشند، به هویت قومی خود فعالانه پایبند می‌مانند و به آسانی در جوامع میزبان آب نمی‌شوند. اینان به تدریج صاحب سازمان‌ها و نهادهایی می‌گردند که در سراسر جهان پراکنده است و ممکن در دراز مدت قدرت اقتصادی، سیاسی و لابی‌گری غافل‌گیرکننده به آنان بدهد. اگر روشنفکران، سیاستمداران و وطن‌دوستان هزاره و غیرهزاره در خلق محیطی موفق شوند که انکار و تبعیض را در کشور ما کاهش دهد و فرصت حضور دمکراتیک و منصفانه را برای همه ساکنان کشور در سیاست و اقتصاد و فرهنگ میسر سازد، این ظرفیت هزاره‌ها به مسیر سازندگی سوق داده خواهد شد و در پیشرفت کشور مفید تمام خواهد گردید، در غیر آن شاید به تدریج فاصله‌ها بیشتر شود و هرگز زمینه افغان‌شدن هزاره‌ها میسر نگردد. امروز هزاره‌ها کمترین علاقه را به تجزیه دارند و ابزار لازم برای ساختن یک کشور مستقل در قلب افغانستان نیز فعلاً در اختیارشان نیست. اما اگر سیاست انکار و حذف ادامه یابد، در نهایت هزارستان خلق خواهد شد. هزاره‌ها ظرفیت فوق‌العاده برای تشکیل یک ملت را دارند. سرزمینش را نیز به دست خواهند آورد.

۶) جمعیت هزاره‌ها مورد اختلاف است. اما حداقل امروز می‌دانیم که ادعای گلبدین حکمتیار درست نیست و جمعیت این قوم چند ده هزار نی بلکه چند میلیون است. جمعیت انسانی که نفوسش از میلیون بگذرد، توانایی ملت شدن را دارد. لشکر چندصدهزاری می‌تواند تشکیل دهد و دشواری‌های نظامی و سیاسی جدی خلق کند. کشورهای کوچک اما نیرومند را در گوشه و کنار جهان می‌شناسیم که سه یا چهار میلیون نفوس دارند. برای ملت شدن شرایطی لازم است. یکی ازین شرطها محرومیت دوامدار و انکار است. هرگاه مردمی دروازه‌های ادغام و همزیستی با جمعیت حاکم را بسته ببینند و راه دمکراتیک برای رفع انکار و تبعیض میسر نباشد، عاقبت راه خود را خواهند رفت و برای خود کشوری خواهند ساخت. امپراتوری‌ها، کشورها و سرزمین‌ها از طریق استبداد و انکار دیگران، توت‌توت می‌شوند.

دمکراسی و سکیولاریزم شوق نیست، ضرورت است، راه نجات است. کسی که به حکومت استبدادی دل بسته است و آرزو دارد با سیاست انکار و حذف افغانستان قوی و آباد شود، راه خطا می‌رود و تیشه به ریشه وطن مشترک ما می‌زند.

ایده‌آل من افغانستان واحد و مرفه است. افغانستانی که در مرزهای خودش نیز محدود نشود بلکه با همسایگان و مردم منطقه با همزیستی و روابط اقتصادی-فرهنگی نزدیک زندگی کند، مرزهایش کمرنگ شود و پیشاور، مشهد، عشق‌آباد، دوشنبه، سمرقند، کراچی، کابل، تهران، بدخشان، قندهار و بامیان به هم وصل گردند. این کار شدنی است. در جاهای دیگر دنیا بسیار وقت مردم از این مرحله گذشته‌اند. راهی برای نجات از عصبیت‌های خود پیدا کنیم، در برابر استبداد بایستیم، سیاست انکار را افشاء کنیم و برای ساختن نظام دمکراتیک انرژی و وقت بگذاریم.

یادآوری: برای طرح این بحث، موضع حفیظ منصور را انتخاب کردم تا بگویم سیاست انکار، سنت دولتی و سیاسی است نه قومی. ازین رو، با آن‌که گردانندگان اصلی انکار حاکمان پشتون بوده‌اند ولی به آنان محدود نمانده است.

یادآوری دوم: عکس دختران را به این دلیل گذاشتم که نماد قدرت اجتماعی هزاره‌ها اند. هزاره‌ها در چند دهه گذشته در زمینه رهائی از زنجیرهای فکری، سنتی و خانوادگی نیز پیشگام بوده‌اند.